

لطیفه‌ها و تحلیل ساختاری آنها

دکتر عبدالله طلوعی آذر*

سعید سلیمان پور**

چکیده

لطیفه‌ها به عنوان یکی از فراگیرترین انواع ادبی، بی‌شک پرکاربردترین آنها نیز می‌باشند. لطیفه‌ها در زندگی روزمره مردم و در لابه‌لای گفتگوهایشان خلق و نقل می‌شوند. لطیفه‌ها معمولاً از دو بخش تشکیل شده‌اند: ^۱زمینه‌چینی؛ ^۲نکته اصلی. "زمینه چینی" اطلاعاتی است که به مخاطب ارائه می‌شود و بستر را برای ضربه نهایی لطیفه - که نکته اصلی نامیده می‌شود - آماده می‌کند... در تحلیل ساختاری لطیفه‌ها با اندکی دقت می‌توان رد پای بسیاری از علوم ادبی را مشاهده کرد. در بسیاری از فنون بلاغی تفاوت بین معنای ادبی و معنای ظاهری می‌تواند باعث خلق شوخی شود. این بحث را در مباحث علم معانی نیز می‌توان بررسی کرد که ما در کنار دیگر بحثهای مرتبط با لطیفه‌ها، به آن پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: لطیفه - طنز - ساختار - تحلیل - معانی

* استادیار دانشگاه ارومیه.

** دانشجوی کارشناسی ارشد.

مقدمه

طنز و شوخ طبعی همواره در زندگی بشر حضور داشته است و در کنار مشکلات فراوان و غمها و رنجهایی که جزو جدایی ناپذیر زندگی بشری بوده؛ باعث تلطیف فضا و شرایط نامطلوب شده است و نشاط و روحیه را در کالبد حیات انسان تزریق کرده است.

طنز بسیار پیشتر از آنی که در هنر انسانی مانند: شعر، نقاشی، موسیقی و... متجلی شود در قالب شوخ طبعی‌های روزمره در زندگی و کلام خود او تجلی یافته است. یکی از مهم‌ترین تجلیات این شوخ طبعی را می‌توان در لطیفه‌ها مشاهده کرد.

در طول تاریخ و در زندگی انسانهای ادوار مختلف طبیعتاً افرادی بوده‌اند که حس شوخ طبعی آنها از دیگران بیشتر بوده است و گاه همین خلاقیت‌های فردی یا گروهی باعث شده است حکایت‌هایی به عینه اتفاق بیفتند یا ساخته و پرداخته ذهن شوخ طبعان، دهان به دهان و سینه به سینه گشته، نه تنها در آن دوره بلکه در دوره‌های بعدی نیز قاصد و منادی شادی در زندگانی انسانها باشند. امروزه لطیفه‌ها بی‌اغراق مطرح‌ترین و پر طرفدارترین نوع ادبی هستند که در جوامع ما جایگاه منحصر به فردی دارند. «لطیفه در انواع فرهنگی دامنه طنز چون نمایشی، فیلم و... وجود دارد. لطیفه به عنوان یکی از سرگرمی‌های روزانه و هفتگی در روزنامه‌ها، مجله‌ها و گفتگوهای خانگی حضور گسترده‌ای در دنیای امروز دارد. مخصوصاً مطبوعات خارجی و ایرانی در چند سال اخیر (حدود هفتاد سال اخیر) از نعمت لطیفه سرشار است و عوام از این مقوله استقبال می‌نمایند.»^۱

در این مقاله ابتدا قصد داریم لطیفه را تعریف کنیم و به عنوان یکی از انواع ادبی نسبت آن را با تقسیم‌بندی‌های شوخ طبعی بیان کرده، از چگونگی به وجود آمدن آنها آگاه شویم. بعد آنها را از نظر ساختار بررسی و تحلیل کنیم.

لطیفه چیست؟ لطیفه‌ها جزء لاینفک جوامع بشری هستند و در همه جا حضور

دارند! از محفل‌های خانوادگی یا دوستانه گرفته تا صفحات نشریات مختلف. لطیفه‌ها امروزه گاه از گوشیه‌های تلفن همراه سر در می‌آورند و گاه به مدد شبکه جهانی ارتباطات از این گوشه به آن گوشه جهان می‌روند تا لبخندی بر لبی بنشانند.

ما لطیفه‌ها را می‌شنویم یا می‌خوانیم و بعد از آنکه سهم لبخند و شادی خود را از آنها گرفتیم؛ آنها را به دیگری هدیه می‌کنیم. اگر بخواهیم با مدد گرفتن از کتب مرجع واژه لطیفه را تعریف کنیم به تعاریف ذیل بر می‌خوریم:

«**لطیفه** (= **Joke, wit, maxim**): نکویی و چیزی نیک و نازک (غیاث)، سخنی که متضمن نکته‌ای دلاویز باشد به نظم یا به نثر. سخنان دل‌نشین و نغز، شوخ طبعی، بذله، شوخی و گفته‌اند: لطیفه به معنی نکته‌ای است دقیق که در ذهن بیاید، و با آنکه فهم آن مشکل نباشد، اما غالباً تعبیر آن مشکل باشد. اللطیفه: کلُّ اشارهٍ دقیقه المعنی تلوخللفهم ولاتسعه‌ا العبار ۱ کعلوم الاذواق (تعریفات جرجانی، ۱۶۹ مصر، ۱۳۵۷/۱۹۳۸)»^۲ اگرچه با این تعاریف مفاهیم واژه لطیفه برای ما روشن می‌شود، هنوز تا رسیدن به معنای امروزی آنچه ما آن را به عنوان لطیفه می‌شناسیم فاصله داریم. «لطیفه به این معنی اگر چه با مقصود ما نیز مناسبتی دارد، ولی بیشتر به معنی عرفانی آن نزدیک است. جمع لطیفه، لطائف است و مراد به آن شوخیها و خوشمزگیهایی است که غالباً متضمن انتقادی، و انتباهی است؛ هر چند ظاهر الفاظ آن هزل آمیز و شوخ طبعانه باشد.»^۳ اگر بخواهیم تعریف دقیق‌تری از لطیفه ارائه بدهیم باید بگوییم: «لطیفه‌ها، روایت داستانی مفرح و کوتاه است درباره شخص یا حادثه‌ای یا وضعیت و موقعیتی. بنیاد آن بر پیوند حلقه‌های واقعی و تصادفی استوار است لطیفه از پیوستن این حلقه‌ها به یکدیگر تکوین و تحقق می‌یابد و معمولاً حلقه آخر موجب شگفتی و خنده می‌شود. اگر در لطیفه، یکی از این حلقه‌ها وظیفه خود را انجام ندهد، شیرازه‌اش از هم می‌پاشد.»^۴ درباره این حلقه‌ها و چگونگی ارتباط آنها با همدیگر در بخش ساختار لطیفه مطالبی ارائه خواهد شد اما آنچه در اینجا قابل ذکر است این است که لطیفه‌ها معمولاً در محمل زبان ارائه می‌شوند؛ اگر چه امکان دارند تصویری باشند.

برخی از لطیفه‌ها امکان دارد بدون اتکا به گفتگو صرفاً اعمال و حرکاتی باشند که ما نظاره‌گر آن باشیم. اغلب لطیفه‌های بصری، در قالب زبان ارائه و به عنوان لطیفه بازگو می‌شوند؛ اما برخی لطیفه‌ها حاصل زبان و حرکات‌اند. بی‌تردید همگی ما شاهد اینگونه لطیفه‌ها بوده‌ایم. شخصی برای ما لطیفه‌ای گفته است و ما در بخش پایانی آن با حرکتی از جانب گوینده لطیفه مواجه شده‌ایم که نکته اصلی و پایانی لطیفه بوده است. صرف نظر از این گونه لطیفه‌ها، بخش اعظم لطیفه‌ها کاملاً به صورت لفظی روایت می‌شوند و همین باعث می‌شود که این لطیفه‌های زبانی، شکل مکتوب به خود بگیرند و در قالب کتابهای لطیفه گردآیند یا زینت‌بخش وبلاگها و سایتهای بی‌شمار در دنیای مجازی ارتباطات شوند. «از روزگار قدیم گردآوری این نوع لطیفه‌ها در کتب معتبر و جدی نیز مرسوم بوده است و در حقیقت نویسندگانی همچون ابن معتر، ابوالفرج اصفهانی، ابن عبد ربّه، راغب اصفهانی، یاقوت حموی و بسیاری دیگر در ضمن مباحث جدی و تحقیقی مبلغ زیادی از این لطایف درج کرده‌اند»^۹

لطیفه‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟

شاید اگر به دنبال یافتن اولین کسی باشیم که لطیفه‌ای ساخته یا گفته است دقیقاً به همان مشکلی بر بخوریم که هنگام یافتن اولین شعر و اولین شاعر داشته‌ایم! خالق بسیاری از لطیفه‌ها معلوم نیست. هر چند همیشه می‌گویند که لطیفه‌ها از ذهن توده‌ها نشئت می‌گیرند و بال و پر می‌یابند، این به آن معنا نیست که یک لطیفه توسط عده‌ای و در طول مدت زمان خاصی و به صورت گروهی خلق می‌شود! باید به نکته‌ای توجه کرد و آن اینکه اجزای یک لطیفه از نظر ساختار مقتضی آن هماهنگی‌ای است که باید برخاسته از ذهنی واحد باشد؛ هر چند بعد از خلق آن ممکن است در آن تغییراتی اعمال شود؛ جنبه طنز آن بیشتر و یا کمتر شود؛ کوتاه‌تر یا بلندتر شود؛ شخصیت‌های آن و حتی مقاصد مترتب بر آن به کل تغییر یابد؛ مثلاً یک لطیفه خانوادگی تبدیل به یک لطیفه سیاسی شود و یا نهایتاً تنها جوهره آن حفظ و به واسطه ذهن خلاق دیگری به

لطیفه‌ای دیگر تبدیل گردد. می‌توان گفت که لطیفه‌ها عمدتاً به دو شیوه ساخته می‌شوند. گاه همانگونه که ذکر شد خلق لطیفه همانند خلق یک شعر، حاصل ذهنی خلاق است که طنز خود را در این قالب می‌ریزد و گاه آنچه باعث به وجود آمدن لطیفه می‌شود، حوادث واقعی و مستند است. این دو گونه، از نظر ساختار هیچ فرقی با هم ندارند تنها تفاوت در این است که در لطیفه نوع اول زمینه چینی و مقدمه، حاصل تلاش ذهن خالق لطیفه است، اما در لطایف مستند، زمینه چینی یا بخشی از آن مرهون اتفاقات روزمره و تصادفی زندگی است. به عبارت دیگر، در لطیفه مستند، زمینه چینی از پیش تعیین شده نیست و این ذهن حاضر جواب و شوخ طبع شخصیت دخیل در آن است که در بخش پایانی واقعه‌ای، با در کنار هم گذاشتن آن مقدمات، نتیجه‌ای شوخ طبعانه می‌گیرد و در نتیجه پاسخی طنزآمیز ارائه می‌دهد.

تقسیم‌بندی لطیفه‌ها از نظر نوع شوخ طبعی آنها: محتوای لطیفه‌ها را می‌توان در هر یک از انواع اصلی شوخ طبعی بررسی کرد. اما باید توجه داشت که اصلی‌ترین وظیفه یک لطیفه به وجود آوردن خنده می‌باشد و به همین خاطر نیز بیشتر لطیفه‌ها فکاهی هستند. در کنار فکاهی بودن، طنز، هجو و هزل نیز به کرات در لطیفه‌ها ظاهر می‌شوند. یا به عبارت بهتر، محتوای لطیفه ممکن است فکاهی، طنزی، هجوی، هزلی و گاه آمیزه‌ای از اینها باشد. بیشتر مواقع لطیفه، فکاهی است. یعنی برای خندانیدن صرف مخاطب، به همه جا سرک می‌کشد تا روابطی شوخ طبعانه برای آن محیط و شخصیتها خلق کند. گاه طنزآمیز است. هدف لطیفه اصلاح و روشنگری است و انتقادی ظریف را در خود پنهان دارد. گاه هجوآمیز است. برای انتقام گرفتن از شخصی یا گروهی ساخته می‌شود. گاه هزل‌آمیز است و آن زمانی است که برای خندانیدن مخاطب تنها در جاهایی به دنبال خلق شوخی است که مسائل غیر اخلاقی در آن آمد و شد دارند!

گاه محتوای لطیفه‌ها آمیزه‌ای از هر سه مورد است؛ بسیاری از لطایف عبید در کنار طنزآمیز بودن رگه‌هایی از هزل و هجو را در خود دارند. به لطایفی که عبید درباره سلطان محمود آورده توجه کنید. «محمود غزنوی در دست طنز عبید تخته مشق مناسبی

است که تمام نفرت و خصومت مردم ایران را نسبت به حکومت جابر بیگانگان، تازیانه وار بر "یمین الدوله محمود بن سبکتگین" - که در نظر وی مظهر خباثت و شرارت و رذالت و بی پیمانی و نابکاری و خلیفه چاکری است - فرود آورده است. در طنز عبید، محمود - علاوه بر آنچه خود به فطرت بوده است یا به اکتساب به دست آورده - مظهري از حکام مغول و فرمانروایان ستمگر روزگاران بعید و ایام خود عبید نیز هست و در واقع محمود مستحق خوردن دو چوب از دست این طنزآز شیرینکار است. یکی چوب محمود غزنوی بودن و دو دیگر چوب سبکتگین زادگی یعنی مشابهتی که از نظر بیگانگی و نژادی با حکام مغول دارد.^۶ آیا در لطیفه‌هایی که عبید برای محمود نوشته است و در آن او را با فحشهای رکیکی چون "قلتبان" می‌خواند شاهد هجو نیستیم؟ آن هم نه هجوی که هدف آن تنها شخص باشد بلکه همان‌گونه که آمد، هجو ظلم و ستم شاهان غزنوی، در واقع هجو حکام مغول نیز می‌باشد.

ساختار لطیفه‌ها: لطیفه‌ها معمولاً از دو بخش تشکیل می‌شوند یا به عبارت بهتر فرم ساده یا گسترش یافته دو بخش می‌باشند:

۱ - زمینه چینی^۷

۲ - نکته اصلی^۸

در زمینه چینی معمولاً مقدمه‌ای بیان می‌شود و عناصر اصلی لطیفه معرفی می‌شوند و این زمینه چینی و اطلاعاتی که به مخاطب داده شده‌اند فضا را برای ضربه نهایی و نکته اصلی لطیفه آماده می‌کنند. نکته اصلی لطیفه معمولاً جمله‌ای است که به خاطر تضاد و تناقض غیر متظره‌ای که با بخش اول لطیفه دارد، ما را غافلگیر می‌کند:

خراسانی را اسبی لاغر بود. گفتند: "چرا این را جو نمی‌دهی؟" گفت: "هر شب ده من جو می‌خورد." گفتند: "پس چرا این چنین لاغر است؟" ... (زمینه چینی)

... گفت: "یکماهه جوش در نزد من به قرض است!"^۹ (نکته اصلی)

اشکال گوناگون یک لطیفه: لطیفه‌ها یا ساخته و پرداخته ذهنهای طنزآمیز هستند و یا بر اثر اتفاقی مستند خلق شده‌اند. در هر دو صورت لطیفه‌ها شکل‌های گوناگونی می‌یابند

و گاه یک لطیفه در چند حالت گوناگون روایت می‌شود. این تغییرات، گاه در ساختار لطیفه است و لطیفه در زمینه‌چینی و نکته اصلی خود دستخوش تغییراتی می‌شود و گاه این تغییرات در شخصیت‌های آن صورت می‌پذیرد. و به عنوان مثال "ملا نصرالدین" تبدیل به "دخو" می‌شود و گاه هردو تغییرات را در آن شاهدیم. حدود نیم قرن پیش لطیفه‌های دخو در کتابی جمع‌آوری شد و در مقدمه آن آمد:

«این مجموعه که به نام "دخونامه" جمع‌آوری شده، مجموعه حکایات و داستانهای کوچکی است که قهرمان آن مظهر صفا و سادگی است. قهرمان دیگری ما داریم به نام "ملا نصرالدین" که اشتباهاً قسمتی از داستانهای این دو قهرمان با هم آمیخته شده است و چون تاکنون مجموعه داستانهای دخو گردآوری و چاپ نشده بود برخی از این داستانهای دخو را به نام ملا نصرالدین نیز ضبط کرده‌اند. ولی با یک نظر تیزبین معلوم می‌شود که اقوال این دو از هم متمایز است زیرا افکار ملا نصرالدین حاکی از یک زرنگی و حرامزادگی است که در قالب ساده‌ای ریخته شده باشد اما افکار دخو معرف سادگی و خوش‌باوری و سلامت نفس دهقانی است. مثلاً تردیدی نیست که قضیه گیر کردن سر گاو در خمره و گروکشی پالان خر و مانند آن که به ملا نسبت می‌دهند، مخصوص دخو است که در این مجموعه به نام دخو نوشته شده.»^۱

گرد آورنده و ناشر برای اولین بار لطایف مربوط به دخو را جمع‌آوری کرده است با این گلایه که چرا بسیاری از لطیفه‌های دخو با لطایف ملا نصرالدین اشتباه شده است. بدون توجه به این نکته که اینگونه تقسیم بندیها و صفات متمایزی که برای دخو و ملا آورده است هیچ مبنایی ندارد. علاوه بر اینکه بخش اعظم قریب به اتفاق لطایف ملا نصرالدین از اصالت بر خوردار نیستند و از لطایف قدیمی ساخته شده‌اند؛ در لطایف ملا نصرالدین هم به وفور سادگی و خوش‌باوری و به عبارت واقعی تر بلاهت و حماقت به وفور دیده می‌شود.

یکی از شبها ملا نیمه شب زنش را با عجله از خواب بیدار کرد و گفت: «زود باش عینک من را بیاور.» زن بلند شد و عینک ملا را آورد و پرسید: «این وقت شب عینک

می‌خواهی چه کنی؟» ملا جواب داد: «داشتم خواب خوشی می‌دیدم بعضی مناظر آن به نظرم درست و واضح نبود، خواستم عینک بزنم و دوباره بخوابم تا جاهای تاریک را واضح‌تر ببینم»^{۱۱}

یا:

از ملا پرسیدند: «وقتی که ماه نو می‌شود، ماههای کهنه را چه می‌کنند؟»
ملا قدری فکر کرد و جواب داد: «ماههای کهنه را ریز ریز کرده و از آن ستاره می‌سازند.»^{۱۲}

از آنجایی که بیشتر لطیفه‌ها به صورت شفاهی خلق شده‌اند و ساخته و پرداخته خود مردم بوده‌اند، عملاً چنین تقسیم‌بندیها و حساسیتهایی برای تفکیک این لطایف از هم کاری بیهوده می‌نماید. حتی زمانی که لطیفه‌ها در جایی ثبت می‌شوند و سند و ماخذ مکتوبی دارند باز هیچ امری مانع از آن نمی‌شود که مردم خود تغییرات دلخواه خود را بر روی آنها نداده، آنها را منطبق با شرایط روز نمایند.

بسیاری از لطایف رساله دلگشای عبید با تغییراتی که مردم عصر ما در آنها اعمال کرده‌اند، حال و هوایی امروزی یافته‌اند و گاه حتی رنگ و بوی سیاسی و روز گرفته‌اند. عملاً ایجاد مرز در بین این شخصیت‌های عامه‌پسند و داستانهای آنها غیر ممکن است. با کمی دقت در دخونامه می‌توانیم پی ببریم که بسیاری از لطایف رساله دلگشا در آن عیناً به نام دخو ذکر شده است (که در لطیفه‌های منسوب به ملا نصرالدین نیز چنین است).

«دخو یکروز رخت پدرش را پوشید و به منزل عمه‌اش رفت در زد. عمه خانم از پشت در پرسید: کیستید؟ دخو جواب داد: «باز کن!» پرسید: «تو که هستی؟» دخو جواب داد: «باز کن! من بابام هستم!» تو چطور صدای برادرت را نمی‌شناسی؟!»^{۱۳}

«یکروز دخو رفت پیش طبیب آه و ناله کرد. طبیب پرسید بگو بینم چه شده است؟ کجایت درد می‌کند. این همه ناله می‌کنی؟» دخو گفت: «موی ریشم درد می‌کند.»

طبیب پرسید: «ناهار چه خورده‌ای؟» دخو گفت: «نان و یخ؟» طبیب گفت: «برو که

نه دردت به درد آدم می ماند و نه غذایت!^{۱۴}

گاه حتی بعضی از این لطیفه ها که قدمتی چند صد ساله دارند با تعجب به عنوان یک لطیفه مستند در نقل قول نویسنده ای با اطمینان به افرادی معاصر نسبت داده می شود:

«دخو با مهمانش سرشان را روی یک متکا گذاشته و خوابیده بودند. در این موقع دخو خواست سرش را بخارید. دست کرد اشتباهی سر مهمان را خارید رفیقش از خواب پرید و پرسید: چه می کنی؟» دخو گفت: «هیچ سرم را می خاریدم!» مهمان گفت: «بابا اینکه سر من بود تو می خاریدی!» دخو گفت: «چه خوب شد گفتم! من دیدم هر چه سرم را می خارم خارش آن کم نمی شود!»^{۱۵}

و مقایسه کنید با این لطیفه به ظاهر مستند، که در آن نکته اصلی لطیفه نیز ضایع شده است!

“قاضی عالم خواجه” پسر قاضی کلان مولوی (شریف خواجه) فقط به رعایه پدرشان به منصبهای کلان سرفرازی داشتند. با اینکه شعور نداشتند، عملشان صدور بود. عجایب و غرایب بسیار از آن جناب به ظهور می آمد. از آن جمله: باری همراه زن خود خفته بودند، پاسی از شب گذشت، سر زوجه خود به شدت می خاریدند. زوجه شان بیدار شده گفت: «چه می کنید؟» گفت: «سر خود می خارم» زن گفت: «سر من است. سر خود را خارید.» حضرت ایشان گفتند: «اگر سر توست، پس سر من کو؟»^{۱۶}

و از آن جالب تر وقتی است که اعتراض گرد آورنده لطیفه های دخو را در مقدمه آن بخوانیم و بعد در همین مجموعه با این لطیفه روبه رو شویم که:

«روزی دخو بالای منبر رفت و گفت: ای مردم همه بگوئید شکر!... الخ»

که بیانگر آن است که ملا را از منبر پایین کشیده اند و یک دهقان ساده را بی هیچ منطقی بر آن نشانده اند! یا این لطیفه را از عیب در نظر بگیرید:

شیخ شرف الدین دره گزینی و مولانا عضدالدین در خانه بزرگی بودند. چون سفره

بیاوردند عوام بجوشیدند که "تبرک شیخ را می‌خواهیم". یکی مولانا عضدالدین را نمی‌شناخت گفت: «خواجه! پاره‌ای نیم خورده شیخ به من ده.» مولانا گفت: «نیم خورده شیخ از دیگری بطلب که من تمام خورده شیخ دارم!» (۱۷)

و بعد این حکایت را در تذکر \ الشعرای دولتشاه سمرقندی بخوانید:

«قنقرات خاتون که همشیره رضاعیه سلطان ابو سعید خان بود، به زیارت بی‌بی صفیه رفت و سراج الدین در آن مجلس حاضر بود. چون سفره کشیدند، قنقرات خاتون گفت: «قدری از نیم خورده بی‌بی صفیه به من دهید تناول نمایم و بقیه به تبرک به خانه برم.» سراج الدین گفت: «ای خاتون اگر شما رغبت نمایید من تمام خورده بی‌بی دارم. قنقرات خاتون از این سخن به هم بر آمد...»^{۱۸}

از دیگر تغییرات عمده در لطیفه‌ها این است که گاه از نثر به نظم و گاه از نثر به نظم تغییر لباس می‌دهند و در این بین معمولاً با تغییرات ساختاری جزئی یا کلی همراه‌اند.

این حکایت منظوم از سنایی را با هم می‌خوانیم:

آن شنیدی که در حد مرداشت	بود مردی گدا و گاوی داشت
از قضا را وبای گاوان خاست	هر که را پنج بود، چار بکاست
روستایی ز بیم درویشی	رفت تا بر قضا کند پیشی
بخرید آن حریص بی مایه	بدل گاو، خر ز همسایه
چون بر آمد ز بیع روزی بیست	از قضا خر بمرد و گاو بزبست
سر بر آورد از تحیر و گفت	کای شناسای رازهای نهفت
هر چه گویم بود ز نسناسی	چون تو خر را ز گاو نسناسی! ^{۱۹}

عبید همین لطیفه را در "رساله ی دلگشا" به نثر می‌آورد؛ در حالی که ساختار لطیفه او به مراتب حساب شده‌تر و طنز آمیزتر شده است. چون زمینه چینی لطیفه عبید کامل - تر و حساب شده‌تر از کار در آمده است:

«روستایی ماده گاوی داشت و ماده خری با کره. خر بمرد. شیرِ گاو به کره خر می داد و ایشان را شیرِ دیگر نبود و روستایی ملول شد و گفت: خدایا تو این کره خر را مرگی بده تا عیالان من شیرِ گاو بخورند. روزِ دیگر در پای گاه رفت. گاو را دید مرده. مردک را دود از سر برفت و گفت: خدایا من خر را گفتم. تو گاو از خر باز نمی شناسی؟»^{۲۰}

خمیر مایه این لطیفه، قرن‌ها بعد در شعری از پروین اعتصامی دوباره به نظم باز گشت و به جرأت می توان گفت که نشانه‌های طنز در مثنوی پروین جلوه‌ای مضاعف یافت. پروین داستان را عوض کرده است اما اصل شوخی همان است. پیرمردی مفلس و بخت برگشته پسر و دختری بیمار دارد و تکدی می کند، مقداری گندم به او می دهند و او آن را در دامن گره می زند و در راه خانه اینگونه مناجات می کند:

زد گره در دامن آن گندم فقیر	شد روان و گفت: ای حی قدیر
گر تو پیش آری به فضل خویش دست	بر گشایی هر گره کایام بست
می خرید این گندم از یکجای کس	هم غسل زان می خریدم هم عدس
آن عدس در شوربا می ریختم	وان غسل با آب می آمیختم
بس گره بگشوده‌ای از هر قبیل	این گره را نیز بگشا ای جلیل
این دعا می کرد و می پیمود راه	ناگه افتادش به پیش پا نگاه
دید گفتارش فساد انگیزه	وان گره بگشوده، گندم ریخته
بانگ بر زد: کای خدای دادگر	چون تو دانایی نمی داند مگر
سالها نرد خدایی باختی	این گره را زان گره نشناختی
این چه کار است ای خدای شهر و ده	فرقها بود این گره را زان گره
چون نمی بیند چو تو بیننده‌ای	کاین گره را بر گشاید بنده‌ای؟
تا که بر دست تو دادم کار را	ناشتا بگذاشتی بیمار را
هر چه در غربال دیدی بیختی	هم غسل هم شوربا را ریختی
من تو را کی گفتم آخر ای خدای	گر توانی این گره را بر گشای

آن گره را چون نیارستی گشود این گره بگشودنت دیگر چه بود؟
 من خداوندی ندیدم زین نمط یک گره بگشودی و آن هم غلط...^{۲۱}

نکته اصلی لطیفه که در شعر سنایی یک بیت و در لطیفه عبید نیز یک جمله است؛ در شعر پروین به گونه‌های مختلفی ارائه می‌شود. به عبارت دیگر، پروین همان نکته اصلی لطیفه را هر بار از یک زاویه و هر بار با بیانی متفاوت می‌گوید و هر بار نیز در اوج طنزآمیز بودن. همین یک مثنوی و ساختارشناسی طنز آن کافی است که اعتراف کنیم اگر پروین تمایلی به حیطة طنز داشت بی‌شک یکی از بزرگترین طنز پردازان شعر فارسی محسوب می‌شد.

لطیفه‌ها و علم معانی: ما در ساختار بیشتر لطیفه‌ها ردپای بسیاری از فنون بلاغی را مانند مجاز، کنایه، ایهام، تشبیه، استعاره، جناس و... می‌بینیم، که بررسی هر یک از آنها - به ویژه "جناس" که طیف وسیعی از لطایف را در بر می‌گیرد - می‌تواند موضوع مقالات و حتی کتب مستقل باشد. در اینجا قصد داریم بر نقش علم معانی در ساختار لطیفه‌ها تأمل کنیم؛ باشیم. چرا که بسیاری از حالات مطایبه و شوخ طبعی و به تبع آن لطیفه‌های گوناگون را می‌توان از دیدگاه علم معانی بررسی کرد. بدین معنی که نشانه طنز بسیاری از لطیفه‌ها ریشه در بحثهای قابل طرح در علم معانی دارد. علم معانی با تغییراتی که در معنای اولیه جملات می‌دهد سخن را بلیغ می‌کند. در علم معانی بحث راجع به جملاتی است که در معنای اولیه و اصلی خود به کار نمی‌روند و این در حالی است که هیچ قرینه لفظی برای دستیابی به معنای قصد شده وجود ندارد و تنها راه دریافتن معنی مورد نظر، دریافتن موقعیت بیان جمله و نیت گوینده است. با این حساب در علم معانی بسیاری از انواع جملات مانند جملات پرسشی و خبری، دارای معنای ثانوی می‌باشند. بسیاری از این جملات آن‌گونه به صورت کلیشه‌ای و عادی در آمده‌اند که ناخود آگاه و بدون هیچ زحمتی این معانی را در می‌یابیم. وقتی کسی می‌گوید: بابا این سنگ است یا شتر؟ همه می‌دانند که این سوال واقعاً برای پرسش کننده به وجود نیامده است و او دارد تعجب

خود را از بزرگ جتگی سگ اینگونه و با جمله‌ای پرسشی بیان می‌کند. اما اینجا مشکلی وجود دارد! سخن ما وقتی بلیغ و تأثیرگذار خواهد بود که گیرنده پیام ما اگر هم یک دوره علم معانی نخوانده باشد با این روند معمول آشنا باشد! اگر مخاطب ما برخلاف اکثر مردم تمامی جملات بلاغی ما را بدون توجه به معانی ثانوی، در مفاهیم اصلی بفهمد، یا معنوی ثانوی جمله‌ای را اشتباهی دریافت کند و متناسب با دریافت خویش در مقام پاسخگویی بر آید؛ معمولاً خود را در ردیف شخصیت‌های ابله لطفیه‌ها قرار خواهد داد و این گفتگو، نتیجه طنزآمیزی خواهد داشت و بدینسان احتمالاً لطفیه‌ای شکل خواهد گرفت.

معانی ثانوی جمله خبری

در معنای هشدار و تهدید: «شخصی دعوی خدایی می‌کرد - او را پیش خلیفه بردند - او را گفت: پارسال یکی اینجا دعوی پیغمبری می‌کرد او را بکشتند. گفت: نیک کرده‌اند که او را من نفرستاده بودم»^{۲۲}

نشانه طنز و شوخ طبعی در این لطفیه از جمله خلیفه نشئت می‌گیرد. جمله خلیفه جمله‌ای خبری است که معنی ثانوی آن تهدید است. خلیفه می‌خواهد با این تهدید، هشدار به خدای دروغین بدهد و او را از عواقب کارش با خبر سازد. اما خدای دروغین به معنای ثانوی آن توجه ندارد و آن را در همان معنای اولیه می‌فهمد. تا وقتی که او پاسخ نداده است ما فرضمان این است که او هم مثل ما - و همه افراد دیگر، با توجه به شرایطی که به وجود آمده - این معنای ثانوی را به سادگی دریافته است. اما وقتی او پاسخ می‌دهد و کار خلیفه را تأیید می‌کند، ما غافلگیر می‌شویم و خنده مان می‌گیزی‌گردد؛ چرا که متوجه می‌شویم او به معنای اولیه و خبری جمله توجه کرده است.

در معنای استرحام: گدا: آقا من سه روز است غذا نخورده‌ام! مرد پولدار: چرا از قرص اشتها آور استفاده نمی‌کنید!

گدا این جمله خبری را به منظور برانگیختن حس ترحم مرد پولدار به کار می‌برد اما وقتی مرد پول دار قرص اشتها آور را به او تجویز می‌کند ما با لبخندی در می‌یابیم که مرد پولدار معنی ثانوی جمله وبه تبع آن مشکل گدا را اشتباهی فهمیده است. در معنای استهزا: [میر رونق سمندر] آستین نم‌د را بریده بر سر گذاشت. روزی به همان دستور به قهوه‌خانه آمد. میر شوقی گفت که: سمند، میراث بابا آدم به سر گذاشته‌ای! در جواب گفت که: مصرع بلند نیست اگر می‌بندید پیشکش!^{۲۳} قصد میر شوقی از ادای جمله خبری در واقع مسخره کردن طرف مقابل است که با پاسخی طنزآمیزتر روبرو می‌شود!

ضمیر جمع به جای ضمیر مفرد: در علم معانی ضمیری که مفرد است گاه در مواقع احترام به صورت جمع می‌آید. اگر کسی این را در نظر نگرفته باشد حکایتش شبیه حکایت کاروانسرای می‌شود که در ماجرای منسوب به مظفرالدین شاه از پشت در کاروانسرا بعد از شنیدن معرفی با طول و تفصیل شاه، که برای خود ضمیر و فعل جمع به کار می‌برد، با سادگی می‌گوید: ما برای این همه آدم جا نداریم!

کاربرد عامدانه و زیرکانه این قضیه را هم در این لطیفه خارجی یافتیم: “یک روز دوک ادیمبورگ” همسر ملکه انگلستان متوجه شد که سیگارهای برگ او قدری زودتر از موعد معین تمام می‌شود. سوء ظنش متوجه “جیمس” یکی از خدمتگزاران گردید و... به نظرش آمد که او گاه و بی‌گاه به سیگارهای وی ناخنک می‌زند؛ پس او را صدا کرد و گفت: جیمس، من متوجه شده‌ام که... جیمس که از قضیه بویی برده بود حرف دوک را برید و گفت: جناب عالی فرمودید: “من” در صورتی که والا حضرت دوک همیشه باید بفرمایند: “ما” دوک لبخندی زد و گفت: «بسیار خوب جیمس، ما زیاد سیگار می‌کشیم!»^{۲۴}

استفاده ضمیر جمع در جمله آخری ظاهراً بنا به توصیه پیشخدمت بر زبان دوک می‌آید اما دویهلوست؛ چرا که در معنای اصلی خود به دوک و پیشخدمت اشاره دارد و اینکه دوک دارد به پیشخدمت می‌گوید: من و تو زیاد سیگار می‌کشیم!

در وهله بعدی یک نکته طنز آمیز دیگر هم وجود دارد... دوک سیگارهای خودش را می کشد اما پیشخدمت به سیگارهای دوک ناخنک می زند. در عرض هم قرار دادن سیگار کشیدن دوک و پیشخدمت و استفاده یک ضمیر و یک فعل برای این دو مورد متفاوت، طنز به وجود می آورد.

معانی ثانوی جملات پرسشی: همه سوالاتی که حاوی معانی ثانوی هستند؛ غیر ایجابی اند و پاسخ نمی خواهند. وقتی طرف مقابل این جنبه را در نظر نمی گیرد و بر مقاصد سوال، مرتبت حقیقی قائل شده، در مقام پاسخگویی بر می آید؛ طنز به وجود می آید.

در معنای توبیخ و ملامت: خانم! تو چطور ظرف چینی مرا شکستی؟ کلفت ظرف دیگری را از دستش رها کرد و گفت: اینطور!

خانم خانه در واقع از جمله پرسشی خود قصد توبیخ و ملامت دارد اما کلفت به معنای ثانوی توجه ندارد و ابلهانه تصور می کند خانم خانه واقعاً طریقه شکسته شدن ظرف را

می خواهد بداند و ببیند!

در معنای تقاضا و کسب اجازه: «می توانم پیرسم ساعت چنده؟» بله می توانید!

بدیهی است که منظور پرسش کننده مودب این است که: ساعت چند است؟

در معنای استفهام انکاری: مردی دعوی خدایی کرد شهریار وقت به حبشش فرمان داد - مردی بر او بگذشت و گفت: «آیا خدا در زندان باشد» گفت: «خدا همه جا باشد»^{۲۵}

مرد با این جمله پرسشی که در معنای انکار به کار رفته بر او و ادعای پوچش تعریض می کند و همچنین منظور او از: خدا در زندان باشد؟ این است که: خدا را مگر می توان به زندان انداخت! اما مرد زندانی نه به معنی ثانوی جمله پرسشی او توجه می کند و نه به معنای باشد... و با آن دقیقاً به عنوان یک سوال در معنای اصلی برخورد می کند.

تجاهل مفید به اغراق

شخصی به مزاری رسید - گوری سخت دراز بدید - پرسید: «این گور کیست» گفتند: «از آن علمدار رسول است» گفت: «مگر با علمش در گور کرده‌اند؟»^{۲۶}

گور علمدار دراز است. علمدار کسی است که علم دارد پس نکند او را با علمش دفن کرده‌اند! تجاهل آن شخص و همچنین ارتباط طنزی که بین درازی گور و دفن شدن علم با جنازه یافته است ما را به خنده وامی‌دارد.

عیوب فصاحت: منظور از فصاحت این است که کلمات، ترکیبات و جملات صحیح به کار برده شوند و در نتیجه کلام با بهره‌گیری از دستور زبان و نگارش صحیح، رسا و استوار باشد. وقتی که ما از این چارچوب خارج می‌شویم دچار عیوب فصاحت می‌شویم که انواع گونا گونی دارد. در طنز و لطیفه اما این عیوب گاه کاربردهایی دارند که کسی نمی‌تواند با دید سرزنش بار به آنها بنگرد! طنز و لطیفه در پی گرفتن لبخندی از مخاطب است و چه محملی برای قاعدهٔ عدم تجانس بهتر از همین کلمات که برخلاف انتظار ما درست و مطابق مرسوم به کار نمی‌روند.

مخالفت با قیاس: یکی از شیوه‌های به وجود آمدن و به وجود آوردن طنز نابجایی است.

«نابجایی مشتمل بر زبان تحریف شده‌ای است که آدمی کودن و ابله، بدون تعمد، آن را به کار می‌برد.» البته عکس این قضیه نیز صادق است؛ بدین معنی که فردی دانا و نکته‌سنج و کاملاً با تعمد آن را به کار برد؛ فردی که به او طنز پرداز اطلاق می‌شود! یکی از صحنه گردانان دههٔ چهل آمریکا که آدم مهم و با نفوذی در صنعت سینما محسوب می‌شد، در اغلب برنامه‌های سرگرمی وطنزی که مجریشان بود از دستور زبان غلطی استفاده می‌کرد که باعث نوعی نابجایی می‌شد و به نام خود او تا مدت‌ها به سبک گلدوینیسیم مشهور بود. مثلاً: «جهت اطلاع شما می‌خواهم سوالی بپرسم» به جای: «می‌خواهم از شما اطلاعاتی بگیرم» و یا «با صدای آرام گوش کنید!» به جای «آرام

باشید و گوش کنید!»^{۲۷}

می توان گفت این نابجایی در کاربرد زبان که در ادبیات ما مخالفت با قیاس نامیده شده است، وقتی بی تعمد صورت می پذیرد - و نه لزوماً توسط فردی کودن و ابله! - همان چیزی می شود که امروزه در زبان کوچه و بازار با نام "سوتی" می شناسیم.

«یکی در را بست و دست دیگری ماند لای در و داد زد: وای تو که منو مردی!»

ما انتظار داریم با توجه به مقدمه "تو که منو" که هم فاعل و هم مفعول را برای ما معرفی می کند شاهد یک فعل متعدی باشیم از قبیل "کشتی" اما وقتی برخلاف قیاس با فعل معلوم "مردن" روبه رو می شویم؛ این ناهماهنگی باعث خنده می شود. یا در این لطیفه: اولی: «مگه دیگه اداره نمی روی؟» دومی: «نه. منو از اداره بیرون رفتم!»

باز مانند مثال بالایی با آمدن فاعل و مفعول جمله برخلاف قیاس و فعل "بیرون کردند" شاهد آمدن فعل لازم "بیرون رفتم" هستیم. با این تفاوت که در لطیفه اولی فقط این لغزش زبانی غیر عمد ما را به خنده وامی دارد اما در نمونه اخیر لغزش زبانی در فرد دوم آگاهانه است و در واقع نه لغزش که مخالفت با قیاسی خود خواسته است برای هدفی. دومی با طنز می خواهد اخراج خود را خیلی محترمانه نشان بدهد و در جمله اش آن تحقیر فعل "بیرون کردند" نباشد.

غرابت استعمال: گویند دهقانی چند الاغ هیمه به شهر آورده بود. شخصی به او رسیده و گفت: «این حمل حطب مرتب بر حمار اسود اللون را به چند در هم شرعی به معرض بیع در می آوری؟» دهقان که از گفته آن شخص چیزی مفهومی نشده بود: «اگر قرآن می خوانی برو به مدرسه، اگر هیزم می خواهی الاغی دو ریال قیمت آن است!»^{۲۸}

این لطیفه طوری است که زمینه چینی آن نیز در کنار نکته اصلی، طنز آمیز است... جمله آن شخص از نظر علم معانی به صورت اغراق شده ای دچار غرابت استعمال است که از عیوب فصاحت به شمار می رود. غرابت استعمال به کار بردن کلماتی است مهجور و دور از ذهن که در زبان معمول کاربردی ندارد و در این مورد خاص استفاده بی حساب است از کلمات عربی در زبان فارسی. این غرابت استعمال افراطی اولین

لبخند را بر لبان مخاطب می‌نشانند. پاسخ دهقان نیز مبتنی بر تشبیهی طنزآمیز است. او کلمات آن شخص را - که بیشترش عربی بوده است - شبیه کلمات قرآن یافته و پنداشته است که او دارد قرآن می‌خواند. مشابه همین لطیفه را هم در دوره اخیر شنیده- ایم: یک نفر با مرد عربی دعوا می‌کرد و به او فحش می‌داد و بعد با تعجب نگاهش می- کرد. گفتند چه شده؟... گفت: من به او فحش می‌دهم اما او دارد قرآن می‌خواند!

ترجمه ناپذیری لطیفه‌های مبتنی بر بازیهای کلامی (جناسی و ایهامی...)

مشکلی که در ترجمه شعر بروز می‌کند بسیار پررنگ‌تری در ترجمه لطیفه نیز نمود دارد. امکان دارد که در ترجمه یک شعر طولانی، حد اقل بخشهایی از گذرگاه ترجمه سالم عبور کنند؛ ولی در یک لطیفه، از آنجا که عملاً تکیه بر روی یک نکته اصلی است، همان یک جمله ترجمه ناپذیر باعث می‌شود که لطیفه غیر قابل ترجمه باشد. لطیفه‌هایی که متکی بر ایهام‌اند معمولاً ترجمه نمی‌شوند. هیچ یک از این نوع لطیفه‌ها را نمی‌توان به زبانی دیگر گزارش کرد. چون دو واژه‌ای که در زبان فارسی دارای ظاهر یکسان و معنای متفاوتی هستند در زبان دیگر دو واژه متفاوت خواهند بود. همین مشکل در برگردان لطیفه‌های زبانهای دیگر به زبان فارسی نیز نمود پیدا خواهند کرد.

به عنوان مثال: ۲۹

-Why were the teacher's eyes crossed?

-She couldn't control her pupils

- چرا چشم معلمان آلبالو گیللاس می‌چیند؟

- چون نمی‌توانند مردمکشان را کنترل کنند!

این ترجمه در زبان فارسی هیچ نکته طنزآمیزی ندارد. اما در زبان انگلیسی ایهام در واژه pupil که هم به معنای مردمک چشم است و هم به معنای دانش آموز، باعث به وجود آمدن طنزی ظریف می‌شود. پس در کنار معنای اول، این معنی هم حضور دارد: چون نمی‌توانند شاگردان را کنترل کنند!

یا این لطیفه:

-Why was Cinderella thrown off the basketball team?

-She ran away from the ball

- چرا سیندرلا از تیم بسکتبال بیرون گذاشته شد؟

- چون از توپ فرار کرد!

باز می بینیم این لطیفه هیچ نکته طنزی برای یک فارسی زبان ندارد و شاید برای یک انگلیسی زبان کم دقت هم نداشته باشد! چرا که برای دریافتن نکته این لطیفه علاوه بر یافتن کلمه ایهام برانگیز در آن؛ مخاطب باید با داستان سیندرلا نیز آشنا باشد و بداند که او در عین حالی که در مجلس رقص دارد خوش می گذراند برای آنکه سحری که در کارش کرده اند باطل نشود باید سر ساعت معین در خانه باشد و در نتیجه کمی مانده به پایان ضرب الاجل ساحره، مجبور می شود از مجلس رقص فرار کند... و نکته این لطیفه نیز در همین است.

Ball در کنار اینکه معنای "توپ" می دهد به معنای "مجلس رقص" نیز می باشد.

ما همین مشکل را در ترجمه لطایف جناسی نیز خواهیم داشت. با هم این لطیفه را

بخوانیم:

-What bone will a dog never eat?

-A trombone.

- اون چه استخوانیه که یک سگ هیچوقت نمی تونه اونو بخوره؟

- ترومبون!

این لطیفه متکی بر جناسی است که ما آن را مزید یا مطرف می نامیم.

Bone به معنای استخوان است و trombone به معنای سازی شبیه ترومپت!

صرف نظر از مشکلی که ما با لطایف غیر قابل ترجمه داریم، گاه با لطیفه های قابل

ترجمه هم مشکلاتی داریم و چه بسا لطایفی که با بی دقتی نادرست ترجمه می شوند.

این لطیفه عربی را از رساله دلگشا می خوانیم با ترجمه مصحح محترم:

«قال رجل للحجاج رايتك البارحة في المنام كانك في الجنة. فقال: ان صحّ رويك

فالظلم ثمّه اكثر في الدنيا»

مردی حجاج را گفت: «دوش تو را به خواب دیدم که در بهشت بودی»

حجاج گفت: «اگر خواب تو راست باشد هر آینه باید ظلم در جهان زیاده گردد.»^{۳۰} هیچ نکته طنزی در آن نمی‌بینیم اما با هم ترجمه مترجم و مصحح دیگری را می‌خوانیم و به نکته اصلی لطیفه پی می‌بریم: مردی حجاج را گفت: «دوش تو را به خواب چنان دیدم که اندر بهشتی» گفت: «اگر خوابت راست باشد در آن جهان بیداد بیش از این جهان باشد.»^{۳۱}

کلام آخر ...

علی‌رغم اهمیت لطیفه‌ها به عنوان فراگیرترین نوع ادبی تا جایی که بنده پی‌گیری کردم به غیر از یک مورد در این زمینه تاکنون تحقیقات مستقلی انجام نپذیرفته است، و آن یک مورد نیز بیشتر تحت تأثیر مآخذ خارجی بوده است؛ چنانکه خود مؤلف نیز در آخر کتاب خود در بخش «کتاب شناسی گزیده» می‌نویسد: «تا آنجا که می‌دانم در زبان فارسی تا کنون از دیدگاه مطایبه شناسی درباره لطیفه پژوهش مستقلی انجام نشده است بنابراین، ناگزیر، کتاب شناسی گزیده ما هم در لطیفه عمدتاً به زبان انگلیسی محدود

می‌شود.»^{۳۲} ما در این مقاله سعی کردیم در حد توان خویش - با ذکر نمونه‌هایی - نشان دهیم که ساختار شناسی لطیفه‌ها با بسیاری از مباحثهای بلاغی ارتباطی تنگاتنگ دارند و گاه حتی بر اساس همین مبناها ساخته می‌شوند. همه آدمها با هر سلیقه‌ای از لطیفه‌ها بهره‌مند می‌شوند و استفاده می‌کنند، در حالی که لذت و شعفی که با شنیدن یا خواندن لطیفه در آنها به وجود می‌آید به صورتی بدوی و حسی ایجاد می‌شود و شاید بسیاری از همین مخاطبان علت خنده خود را ندانند و با ساختار شناسی لطیفه‌ها کاری نداشته باشند! اما آنچه بدیهی است ورود اهل فن در این مقوله‌ها باعث خواهد شد که ذهنهای خلاق و طنز پرداز و لطیفه پرداز با آگاهی بیشتری در زمینه خلق طنز و شوخ طبعی گام بردارند.

پی‌نوشتها

- ۱ - فرجیان، مرتضی. نجف‌زاده، محمدباقر. طنز سرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، ص ۸۱۵
- ۲ - حلبی، علی اصغر. طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، ص ۱۵۶.
- ۳ - همان، ص ۱۵۶.
- ۴ - میرصادقی، جمال. ادبیات داستانی، ص ۷۴-۵.
- ۵ - حلبی، علی اصغر. طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، ص ۱۵۶.
- ۶ - اتابکی، پرویز. کلیات عبید (تصحیح تحقیق شرح ترجمه)، ص ۵۷.

v. Build up:

۸. Punch-line:

- ۹ - حلبی، علی اصغر. رساله دلگشا (تصحیح ترجمه توضیح)، ص ۱۴۱.
- ۱۰ - دخونامه - گردآوری؟ چاپخانه محمد علی علمی، مقدمه ناشر.
- ۱۱ - نجم آبادی، فریده. مقاله: نگاهی به طنز عامیانه و ملانصرالدین، و شنبه ۲۹ دی ۱۳۸۲، سال سوم، شماره ۱۹۰، ادبیات.
- ۱۲ - همان.
- ۱۳ - دخونامه، ص ۱۱۲؛ رساله دلگشا، ص ۱۶۹.
- ۱۴ - همان، ص ۶۹؛ همان، ص ۱۷۵.
- ۱۵ - دخونامه، ص ۱۰۲.
- ۱۶ - ضیا صدر، نوادر ضیائیه، ص ۱۴۸.
- ۱۷ - حلبی، علی اصغر. رساله دلگشا، (تصحیح ترجمه توضیح)، ص ۱۵۳-۱۵۲.
- ۱۸ - امیر دولتشاه سمرقندی، تذکر الشعراء، به همت: محمد رضانی، ص ۱۷۶.
- ۱۹ - حلبی، علی اصغر. طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، ص ۵۲۱.
- ۲۰ - همان. رساله دلگشا، (تصحیح ترجمه توضیح).
- ۲۱ - دیوان پروین اعتصامی، به کوشش: منوچهر مظفریان، ص ۳۳۵-۳۳۴.
- ۲۲ - حلبی، علی اصغر. رساله دلگشا، (تصحیح ترجمه توضیح).
- ۲۳ - نصرآبادی میرزا محمد طاهر، تذکره نصر آبادی، ص ۴۱۰.
- ۲۴ - م. فرداد. گنجینه لطایف، ص ۲۸۵.

- ۱۰ - سببی، علی اصغر. رساله دلگشا، تصحیح ترجمه توضیح، ص ۲۶ - همان.
- ۲۷ - ملویل هلیتزر. اسرار شوخی نویسی، ترجمه: ؟، ص ۸۴-۸۵.
- ۲۸ - باقرزاده، علی. لطیفه‌های ادبی، ص ۴۳۹.
- ۲۹ - ماخذ لطایف انگلیسی <http://www.corsinet.com/braincandy/jkshort.html>
- ۳۰ - حلبی، علی اصغر. رساله دلگشا، (تصحیح ترجمه توضیح)، ص ۴۱-۴۲.
- ۳۱ - کلیات عبید، تصحیح: پرویز اتابکی، ص ۴۲۰.
- ۳۲ - اخوت، احمد. لطیفه‌ها از کجا می‌آیند، ص ۱۶۱.

منابع و مأخذ

- ۱ - اتابکی، پرویز. کلیات عبید (تصحیح تحقیق شرح ترجمه)، نشر زوآر، ۱۳۷۹.
- ۲ - اخوت، احمد. لطیفه‌ها از کجا می‌آیند، چاپ اول، تهران، نشر قصه، ۱۳۸۴.
- ۳ - اعتصامی، پروین. دیوان اشعار، به کوشش: منوچهر مظفریان، چاپ احمدی، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ۴ - باقرزاده، علی. لطیفه‌های ادبی، نشر کیانوش، ۱۳۴۲.
- ۵ - حلبی، علی‌اصغر. رساله دلگشا، (تصحیح ترجمه توضیح)، نشر اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۶ - _____ . طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، چاپ اول، انتشارات بهبهانی، ۱۳۷۷.
- ۷ - دخونامه، گردآوری بی‌نا، چاپخانه محمدعلی علمی، ۱۳۳۸.
- ۸ - دولت‌شاه سمرقندی، امیر. تذکر الشعراء، به همت: محمد رضانی، چاپ ظاهری، ۱۳۳۸.
- ۹ - ضیا، صدر. نوادر، ضیائیه. انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۰ - فرجیان، مرتضی. نجف زاده، محمدباقر. طنز سرایان ایران از مشروطه تا انقلاب، بارفروش، چاپ اول، ج ۳، نشر بنیاد، ۱۳۷۰.
- ۱۱ - م. فرداد. گنجینه لطایف، چاپ دوم، نشر بنیاد، ۱۳۵۲-۲۸۵.
- ۱۲ - مأخذ لطایف انگلیسی <http://www.corsinet.com/braincandy/jkshort.html>
- ۱۳ - ملویل، هلیتزر. اسرار شوخی نویسی، اداره کل پژوهش‌های صدا و سیما، ۱۳۸۰.
- ۱۴ - میرصادقی، جمال. ادبیات داستانی، چاپ سوم، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
- ۱۵ - نجم آبادی، فریده. مقاله: نگاهی به طنز عامیانه و ملانصرالدین، روزنامه همشهری، شنبه ۲۹ دی ۱۳۸۲، سال سوم، شماره ۱۹۰، ادبیات.
- ۱۶ - نصرآبادی، میرزا محمدطاهر. تذکره نصرآبادی، چاپ سوم، نشر مروی، ۱۳۶۱.

